

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه‌ی ششم

مقدمه‌ی ششم که مرحوم آخوند در کفایه در بحث مشتق بیان فرمودند و بعد از بیان این مقدمه وارد اصل مسئله‌ی مشتق شدند، این است که اگر ما دلیلی پیدا نکردیم بر این که مشتق برای خصوص متلبس به مبدأ وضع شده، یا دلیلی پیدا نکردیم بر اینکه مشتق برای اعم از متلبس منقضي وضع شده، آیا اصلی داریم که عند الشك بر آن اصل اعتماد کنیم یا خیر؟

نظیر آن چه که در باب عمل به ظن گفته اند. آن جا قبل از اینکه بیایند ظنون خاصه را عنوان بکنند، يك اصلی را پایه گذاری می‌کنند به نام «اصالت حرمت عمل به ظن». آیا اینجا هم چنین اصلی داریم یا نه؟

این بحث را مرحوم آخوند در این مقدمه‌ی ششم بیان فرمودند، دیگران بعد از مرحوم آخوند این نظریه و این بحث را دنبال کردند و در اصولشان متعرض شدند؛ اما امام (رضوان الله تعالی علیه) در اصولشان چه آن چه که به عنوان تقریر و چه آن چه که به عنوان قلم خودشان در «مناهج الوصول» آوردند اصلاً این بحث را عنوان نفرمودند و بعد از اینکه این بحث تمام شود، شاید سرّ اینکه امام عنوان نفرمودند روشن بشود.

مرحوم آخوند در کفایه می‌فرماید اینجا در دو جهت باید بحث کرد. یکی از نظر جریان اصل در مسئله‌ی اصولیه؛ یعنی در این مسئله‌ی اصولی که ما نزاع داریم که آیا مشتق برای متلبس به مبدأ است یا برای اعم از متلبس و من قضي عنه. در این مسئله‌ی اصولیه بحث کنیم که آیا اصلی داریم یا خیر؟

جهت دوم بحث، جریان اصل در مسئله‌ی فقهیه است، که حالا بعد از اینکه ما شك داریم که مشتق برای متلبس وضع شده یا برای اعم، در مسئله‌ی فقهیه چه اصلی داریم؟

اما در جهت اول؛ جریان اصل در مسئله‌ی اصولیه، فرموده اند که بعضی‌ها يك اصلی را برای وضع مشتق لخصوص المتلبس عنوان کردند و برخی برای وضع مشتق برای اعم نه برای خصوص متلبس و اینها که برای اعم اصلی را ادعا کرده‌اند دو دلیل اقامه کردند.

دلیل اول گفتند که این جا دو طرف قضیه یکی عام است یکی خاص، اگر گفتیم مشتق برای اعم از منقضي و متلبس وضع شده، می‌شود عام اگر گفتیم مشتق برای خصوص متلبس وضع شده می‌شود خاص و در جای خودش گفتند خاص همان عام است با يك خصوصیت اضافه، فرق میان زید و انسان همین است که زید همان انسان است با يك خصوصیت اضافه.

بنابراین ما شك می‌کنیم که آیا در مفهوم مشتق آن خصوصیت اضافه که سبب می‌شود که مشتق برای خصوص متلبس وضع شود آیا آن خصوصیت اضافه موجود است یا نه؟ اصل عدم آن خصوصیت است يك چنین اصلی به نام «اصاله عدم

الخصوصیه» را عده‌ای ادعا کرده‌اند.

مرحوم آخوند در کفایه به این «اصاله عدم الخصوصية» دو اشکال کردند. اشکال اول ایشان این است که فرمودند این اصل معارض دارد برای اینکه همان طوری که ما می‌گوییم اصل عدم خصوصیت است اصل عدم عمومیت هم هست. چرا؟ چون بین خاص و عام در عالم مفهوم تباین وجود دارد. به تعبیر مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه ایشان می‌فرماید «لأن المفاهيم في حد مفهوميتها متباينات» مفاهیم در عالم مفهومیت بینشان تباین است، بین مفهوم خاص و مفهوم عام تباین است. عام یعنی عدم الخاص. خاص یعنی عدم العام.

بین این دو تا ممکن است در وجود خارجی اتحادی به وجود بیاید، که در وجود خارجی خاص همان وجود عام است با یک اضافه‌ای؛ اما در عالم مفهومیت بین این دو تباین وجود دارد. حتی بین مفهوم ناطق و مفهوم انسان، شما در منطق می‌گویید کل انسان ناطق و کل ناطق انسان، اما تساوی که در اینجا وجود دارد به لحاظ عالم صدق است؛ یعنی ما یصدق علیه الإنسان در عالم خارج، یصدق علیه الناطق و بالعکس، اما این چنین نیست که مفهوم ناطق با مفهوم انسان یکی باشد، مفهوم انسان با مفهوم ناطق فرق دارد.

این جواب اول که همانطوری که اصل عدم خصوصیت است اصل عدم عمومیت هم است. شما این اصلی که درست کردید این اصل معارض دارد این جواب اول.

جواب دوم این است که اصلاً این اصلی که شما دارید بیان می‌کنید، اگر يك اصل عقلائی مرادتان است ما چنین اصل عقلائی نداریم که عقلاً در چنین موردی بگویند که اصل عدم خصوصیت است.

اگر مرادتان از این اصل يك اصل عقلائی باشد، عقلاً چنین اصلی ندارند و اگر مراد از این اصل استصحاب باشد، بگویید قبلاً خصوصیت نبوده حالا هم استصحاب می‌کنیم عدم خصوصیت را، که این استصحاب اشکالش این است که مستصحب باید دارای اثر شرعی باشد. این جا عدم ملاحظه‌ی خصوصیت دارای اثر شرعی نیست.

بنابراین اشکال دوم آخوند این است که این اصل عدم خصوصیت را از کجا آوردید؟ عقلاً چنین اصلی را جاری نمی‌دانند، بلکه در موارد قرینه ما شك می‌کنیم متکلم قرینه‌ای آورده یا نه اصل عدم اقامه‌ی قرینه است؛ اما در عالم مفاهیم بخواهیم بگوییم اگر عقلاً شك بکنند در يك لفظی در معنایش يك خصوصیتی معتبر است یا نه اصلی جاری کنند به نام «اصال» عدم الخصوصية»، عقلاً چنین اصلی را جاری نمی‌دانند، اگر مراد از این اصل استصحاب باشد آن هم جوابش را عرض کردیم. این راه می‌رود کنار.

راه دوم برای اصل این است که ما بگوییم اصل همان عمومیت است. چرا؟ چون عمومیت مساوق با اشتراك معنوی است. اگر بگوییم مشتق برای خصوص متلبس وضع شده و استعمالش در غیر متلبس، استعمال مجازی است، این می‌شود حقیقت و مجاز.

پس دوران امر بین مشترك معنوی و حقیقت و مجاز است و مشترك معنوی إذا دار الأمر بین الإشتراك المعنوي و حقیقت و مجاز اینجا اشتراك معنوی مقدم است. چرا؟ للغلبه؛ یعنی ما اگر صد تا مشترك معنوی داشته باشیم پنج تا حقیقت و مجاز داریم، اشتراك معنوی غلبه دارد.

این را مرحوم آخوند در کفایه رد کرده‌اند. فرمودند این حرف هم صغرایش اشکال دارد و هم کبرایش؛ اما از نظر صغرا فرمودند

که ما غلبه را قبول نداریم. ما به همان اندازه‌ای که مشترک معنوی داریم به همان اندازه هم استعمالات مجازیه داریم.

اما کبری می‌فرمایند که حالا بر فرض اینکه این غلبه مورد قبول، اما چه حجیتی بر این غلبه داریم؟ ما دلیلی بر اعتبار این غلبه نداریم، غلبه مفید ظن است و دلیلی بر حجیت این ظن نداریم. تا اینجا بحث مرحوم آخوند، همه با آخوند موافقت کردند و شاید این که عرض کردیم امام (رضوان الله تعالی علیه) این مسئله را در اصولشان بیان نفرمودند، نه در تقریرات و نه در مناهج، این است که یک مسئله‌ی روشنی است که ما وقتی شك می‌کنیم در این که آیا مشتق برای خصوص متلبس است یا برای اعم، اصلی که قابل اعتنا باشد نداریم.

اینجا این را من اضافه بکنم که اگر ما در سعه و ضیق یک مفهومی همیشه شك داشتیم، نه در اصل مفهوم، یک وقتی است که شك می‌کنیم مثلاً می‌گوییم که این لفظ در این زمان این معنا را دارد شك می‌کنیم هزار سال پیش هم این معنا را داشته یا نداشته که آنجا استصحاب می‌کنیم، اما اگر در سعه و ضیق یک مفهومی شك داریم، اینجا اصلی که بتوانیم احد الطرفین در آن مفهوم را معین کنیم هیچ‌وقت نداریم. لذا این فرمایش مرحوم آخوند تا این قسمت درست است که ما در مسئله‌ی اصولیه عند الشك اصلی که بتوانیم بر او اعتماد کنیم نداریم.

می‌آییم سراغ جهت دوم مسئله، جهت دوم این است که آیا در مسئله‌ی فقهیه ما اصلی داریم یا نه؟ مرحوم آخوند در کفایه فرمودند بله ما در مسئله‌ی فقهیه اصل داریم و این اصل به اختلاف موارد مختلف است. در بعضی از موارد ما اصالت برائت را جاری می‌کنیم و در بعضی از موارد ما استصحاب را جاری می‌کنیم.

فرمودند که اگر زید متلبس به علم باشد و علم از او منقضي شود. بعد از آن که علم از او منقضي شد اگر مولا آمد گفت اُکرم کل عالم، شك می‌کنیم این زیدی که قبل از وجوب مولا عالم بوده، بعد علم از او منقضي شده، آیا این زید وجوب اکرام دارد یا نه؟ اصل چیست؟ برائت است.

می‌گوییم از اول نمی‌دانیم وجوب اکرام نسبت به این زید حادث شد یا نه اصالة البرائت را جاری می‌کنیم؛ اما اگر اُکرم کل عالم را مولا وقتی گفت که زید عالم است یعنی وجوب اکرام تطبیق بر زید هم پیدا کرد، لکن بعد زید علمش از بین رفت، علم زید منقضي شد اینجا اگر شك کردیم که آیا زید وجوب اکرام دارد یا نه مرحوم آخوند فرمودند اینجا چه می‌کنیم؟ استصحاب جاری می‌کنیم و وجوب اکرام را در مورد زید پیاده می‌کنیم. این فرمایش مرحوم آخوند است.

پرسش...

پاسخ استاد

ج: وقتی که زید عالم مولا می‌گوید که اُکرم کل عالم، آن موقعی که زید متلبس به علم است اکرامش واجب است حالا دو روز بعد علمش از بین رفت، حالا که عالم گفته نمی‌شود وجوب اکرام دارد یا نه؟ نگوئید عالم گفته نمی‌شود چون شك داریم ما، اگر مشتق حقیقت در متلبس باشد به این عالم نمی‌گوییم، اگر حقیقت در اعم باشد به این عالم می‌گوییم، ما شك داریم یقین نداریم، استصحاب می‌کنیم وجوب اکرام را و می‌گوییم دیروز واجب الإکرام بوده امروز هم استصحاب کنیم وجوب اکرام را. این فرمایش مرحوم آخوند است.

کلام محقق خویی

مرحوم آقای خوئی قدس سره الشریف در کتاب محاضرات در جلد اول صفحه 242 ایشان به مرحوم آخوند اشکال کرده است. فرمودند که به نظر ما در مسئله‌ی فرعیه همیشه اصالت البرائت جاری می‌شود. ما موردی نداریم که استصحاب را جاری کنیم.

چرا؟ فرمودند که اولاً ما يك مبنایي داریم خلافاً للمشهور، مشهور می‌گویند در شبهات حکمیة کلیة استصحاب جاری است؛ اما ایشان می‌فرمایند در شبهات حکمیة کلیة استصحاب جاری نیست، در شبهات حکمیة ایشان استصحاب را جاری نمی‌داند و مختص به شبهات موضوعیه می‌داند.

مثلاً ببینید اگر يك زني حائض بوده، وطی حائض حرام است حالا اگر خون منقطع شد و زن هنوز غسل نکرده این جا بعد از انقطاع دم و قبل از اغتسال شك می‌کنیم که وطی این زن جائز است یا نه مشهور می‌گوید استصحاب می‌کنیم بقاء حرمت را، می‌گوییم قبل از انقطاع دم که حرام بود و حالا هم استصحاب می‌کنیم حرمت را.

ایشان قبول ندارد، ایشان استصحاب را در این موارد که شبهات حکمیة است که ما می‌دانیم قبل از انقطاع دم وطی حائض حرام است بعد از انقطاع دم آیا حرام است یا نه مشهور می‌گویند استصحاب می‌کنیم حرمت را و ایشان می‌فرمایند استصحاب جاری نیست.

فرمودند روی این نظریه ما که مسئله خیلی واضح است. ما اصلاً استصحاب را در شبهات حکمیة جاری نمی‌دانیم. اینجا هم که شك می‌کنیم آیا زید آن موقعی که متلبس بوده واجب الإکرام بوده یقیناً، اما بعد از اینکه علم از او منقضي شد وجوب إکرام دارد یا نه؟ اینجا اگر بخواهید وجوب إکرام را استصحاب کنید، می‌شود استصحاب در شبهة حکمیة.

این حرف ایشان در فقه خیلی اثر دارد چون در خیلی از جاهای فقه مشهور در شبهات حکمیة استصحاب می‌کنند و ایشان جاری نمی‌داند. بعد فرمودند حالا سلمنا که استصحاب در شبهة حکمیة جاری است، اما می‌فرماید اگر هم در شبهة حکمیة جاری باشد در شبهة حکمیة جاری است که شبهه، شبهة مفهومیة نباشد و ما نحن فیه شبهة اش شبهة مفهومیة است.

در توضیح این مطلب این طور فرمودند که آنجایی که شبهه مفهومیة است نه استصحاب از نظر حکمی جاری است و نه استصحاب از نظر موضوعی جاری است، یعنی چه؟ نمی‌توانیم استصحاب کنیم وجوب إکرام را و نمی‌توانیم استصحاب کنیم عالمیت زید را.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ